



به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

بخش - ۱۷ - قسمت - ۵ -

۹ / اپریل / ۲۰۱۵

۸ - تأملی فشرده در مورد گرفتاری دو انقلابی

اسطوره مبارزه و مقاومت رفیق مجید کلکانی یک تن از رهبران سترگ «ساما» بنا بر پروژۀ KGB به تاریخ ۸ حوت سال ۱۳۵۸ به چنگ خاد افتاد . این بدترین و سنگین ترین ضربه ای بود که بر پیکر جنبش کمونیستی افغانستان وارد گردید . من بدین باورم که گرفتاری رفیق مجید آن طوری که شایع شده اتفاقی نبوده ؛ بلکه از مدت ها پیش طراحی شده بود .

« چه گوارا » یک انقلابی بزرگ امریکای لاتین و شناخته شده در سطح جهان بود . گرفتاری وی نیز (آن طوری که اطلاعات کشور های غربی در آن سال ها شایع ساخته بودند) از روی تصادف صورت نگرفته بود . قرار گفته آگاهان سیاسی : « ابر قدرت » امپریالیستی (امریکا) یک تن از جنرالهای با تجربه اش را توظیف نموده بود تا در مورد تمام مشخصات چه گوارا به طور همه جانبه پژوهش نماید . این جنرال حدود سه سال در مورد این انقلابی دقیقاً مطالعه نمود . تا جایی که برایش مقدور بود از اطلاعات (استخبارات) دولت های وابسته در امریکای لاتین و عناصر نفوذی در نهاد های چپ انقلابی و چریکی امریکای لاتین و سازمان های اطلاعات CIA و اطلاعات انگلیس MI6 و ... در شناخت خصوصیات وی جویای معلومات شد [به گونه مثال: چه گوارا از کدام سیگار استفاده می کند ، چه چیزی او را بیشتر سرگرم می سازد ، چند ساعت می خوابد ، دوره کودکی اش را در کجا سپری نموده ، اقوام دور و نزدیکش کی ها بوده و ده ها پیکره دیگر از ویژگی های این مرد نامدار تاریخ امریکای لاتین] . بعد از آن همه مطالعات عمیق و دقیق و همه جانبه ، طرح گرفتاری این انقلابی نامور را گرافیک نموده بعداً جزئیات آن را ترسیم کرد . سرانجام موفق به گرفتاری وی گردید . بُرد با این جنرال بود ؛ زیرا دیالکتسین رشته اش (اطلاعات) بود . با تأسف که حضور این انقلابی در محل گرفتاری ازسنجش همه جانبه و نهایت دقت مایه نگرفته بود . از همین سبب به چنگ CIA افتاد . دشمنانش ؛ حتا از مرگ این انقلابی سترگ و نستوه هم استفاده پولی نموده ثروت های هنگفتی به چنگ آوردند . در اکثر کشور ها بر روی میلیونها « زیر پیراهنی » و سایر پوشاکه و لباسهای سپورتنی عکس این اسطوره را چاپ کردند . دو - سه سال قبل هالیوود که اکثر ستاره هایش به میلیارد تبدیل شده اند ، فلمی (در دو قسمت) از وی تهیه کردند که در سراسر جهان به نمایش گذاشته شد . DVD هایش ؛ همچنان به میلیونها عدد روی بازار آمد و به فروش رسید . چرا چنین شد ؟

همانطوری که دو قهرمان شطرنج جهان در یک مسابقۀ جهانی بر روی تخته شطرنج افکارشان را تمرکز می دهند ، یک تن از آنان فقط برای یک لحظه زودگذر هوشیاری اش را از دست می دهد ، در نتیجه تمرکز فکرش بر روی تخته

شطرنج برهم می خورد و چال حریف و یا چال خودش را همه جانبه بررسی نمی تواند. اثرات چند چال بعدی حریف و یا چال های بعدی خودش را هم نمی تواند به خاطرش مجسم نموده به حافظه اش بسپارد. به خاطر همین یک لحظه غفلت سرانجام بازی شطرنج را می بازد. گرفتاری هر انقلابی - در سرا سر جهان - از چنبر همین سنجش ... خارج بوده نمی تواند. نفوذ هر اجنت دشمن؛ در درون یک سازمان؛ در داخل یک حزب و در درون یک نهاد اطلاعاتی یک کشور و ... ناشی از عدم کاربرد همین شیوه علمی شناخت پدیده ها (با سلاح ماتریالیزم دیالکتیک) بوده است.

سیستم اطلاعات در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، در اتحاد شوروی سوسیالیستی تا زمان حیات ستالین بزرگ به کمترین ضربه از جانب کشور های امپریالیستی مواجه شد؛ در حالی که نفوذ اطلاعات شوروی آن وقت، در داخل نهاد های اطلاعات تمام کشور های سرمایه داری جهان؛ خیلی ها چشم گیر و درخور توجه جدی و مورد ستایش رسانه های جهان قرار گرفته بود. کارکنان کمونیست آن دستگاه با عشق به امر سوسیالیزم و اعتماد به رهبری خردمند حزب کمونیست شوروی سوسیالیستی و نابغه نظامی ستالین رهبر فرجاد آن حزب (به خصوص در جریان جنگ جهانی دوم) هر کدام با کار برد سلاح دیالکتیک شناخت، مانع رخنه کردن عناصر نفوذی دشمن به داخل خاک اتحاد شوروی، و مخصوصاً به داخل نهاد های دولتی و ضد جاسوسی شوروی می شدند.

تمام گروه ها، سازمان ها و احزاب چپ و کمونیست جهان ضرباتی که دیده اند؛ ناشی از همین نقیصه و کمبود بوده است. چپ انقلابی افغانستان از این ناحیه شدید ترین و کشنده ترین ضربات را از «کام» و «اکسا» و خاد نجیب دیدند. اینها زیر عناوین مختلف و پوشش های رنگارنگ در تمامی عرصه های مبارزه، و هم اکنون در عرصه قلم زنی بیشتر از پیش؛ در برابر انقلابی ها و کمونیست ها قرار می گیرند؛ تا اثرات نوشتار های آنان را به اصطلاح «خنثی» نمایند.

به هر رو، امید طیف انقلابی ساما در مورد گرفتاری رفیق مجید تحقیق و بررسی نموده، نتایج آن را رسماً به اطلاع هموطنان قرار دهند.

۹- وضع حلقه ها پیش از ضربه خوردن.

بعد از دستگیری رفیق مجید و انشعاب «سر سفید» از رهبری ساما، دولت دست نشانده پیروزی ضربات طراحی شده به ساما را جشن گرفت و به همین سبب میهن فروشان یکی به دیگری تبریک گفتند. خاد عرصه مبارزه و فعالیت تمام گروه ها، سازمانها و احزاب مخالف تجاوز و اشغال کشور توسط ارتش شوروی را محدود و محدودتر ساخته بود. همانطوری که قبلاً تذکر داده شد، برای حفاظت از خانه رفیق هائی که شناخته نشده و زندگی علنی داشتند، برخی حلقه های چند نفره را که یک تن مسؤولیت آن حلقه ها را به عهده داشت، طور مثال یکی از حلقه های چهار نفره مربوطه اش را در خانه یک عضو همان حلقه، احضار می نمود تا جلسه در آن حلقه صورت گیرد، بعد از تصمیم رهبری قرار بر این شد، تا رفیق مسؤول، رفیق های داخل حلقه اش را طور جدا گانه و در فاصله معینه ببیند. زمانی که سازمان احساس کرد که خاد دایره محاصره سازمان های چپ انقلابی را تنگتر ساخته است، تصمیم برآن شد که کادرهای سازمان برخی از رفیق های حلقات پائینی شان را که آن ها هم مسؤولیت حلقات پائین و پائینتر را به عهده داشتند (گر چه مغایر ضوابط و مقررره های تصویب شده سازمان بود) بنا بر پیشگیری از حملات خاد؛ آن ها را به حلقه خود ارتقاء دهند، تا رفیق مسؤول که در فاصله هر ده روز، در سه خانه، طور جداگانه برای گرفتن گزارش از سه رفیق دیدن می نمود، درچنین صورت رفیق مسؤول به عوض آنکه در خانه سه رفیق رفت و آمد کند؛ هر سه تن را در روزهای معینه در حلقه ای که کادر های برجسته سازمان به شمول خودش (که مسؤول آن سه حلقه بود) یکجا اشتراک

می ورزیدند ، داخل نمود و گزارش کارشان را به عوض آنکه به وی (به مسؤول قبلی حلقه خود که در جلسه حضور داشت) بدهند ؛ به عضو ارتباطی تازه ای که مسؤول حلقه کادر شده بود ، می سپردند . گزارش گیرنده یا عضو مرکز بود و یا تنها کادر سازمان ، که می توانست مستقیماً با مرکز تماس برقرار نماید .

در گام نخست ، من هم از جمله سه حلقه ای که در فاصله هر ده روز (طور جداگانه) به دیدنشان می رفتم ؛ روی ملاحظات مخفی کاری مسؤولیت آن حلقه ها را به رفیق انجنیر « فتاح ودود» سپردم ، تا وی از رفیق های مشمول آن حلقه ها دیدن کرده گزارش کارشان را همراه با کار کرد حلقات خودش ، بعد از آن تاریخ در جلسه ای که در خانه ما و یا در خانه خودش دایر می شد ، مستقیماً به کادر ارتباطی حلقه ما با کمیته مرکزی ؛ بدهد . در آن وقت زنده یاد لطیف محمودی عضو ارتباطی حلقه ما با مرکز تعیین شده بود . بنا بر همین اصل مخفی کاری (در واقع از روی اجباری که اختناق و پیگرد از جانب پولیس سیاسی بر سازمانها تحمیل کرده بود) رفیق فتاح ودود را که با وی کار سیاسی می کردم به حلقه ای که خود عضو آن بودم ، وصل نمودم .

دید و وادید ها به همین روال جریان داشت . شبنامه هائی که توسط عضو ارتباطی در حلقه توزیع می شد . زمانی که اعضای حلقه کار تقسیم آن ها را در تاریخ معینه با موفقیت انجام می دادند ؛ نتایج را در جلسه بعدی به یک تن از کادر ارتباطی سازمان با مرکز ؛ گزارش می دادند .

پیش از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ ، اینجانب (کبیر توخی)، رفیق سرور و شماری از رفیق های دیگر در یک حلقه به مسؤولیت رفیق بهمن کار و بار مبارزاتی مان را پیش می بردیم . بعد از کودتای ننگین ۷ ثور بارها ترکیب حلقه ما تغییر کرد .

از تاریخی که رفیق های مخفی را از خانه ما انتقال دادند ؛ کمیته مرکزی مسؤولیت ارتباط با حلقه ای را که در خانه ما دایر می شد ، کماکان به رفیق بهمن واگذار کرده بود . حلقه مرکب بود از این قلم (کبیر توخی) ، رفیق انجنیر لطیف محمودی ، رفیق سرور ، و انجنیر قادر [۱] . رفیق بهمن کاپیتال اثر مارکس را بعد از تشریح و تفسیر به بحث می گذاشت . بعد از مدتی ، رفیق بهمن روی مشکلات تخنیکی مسؤولیت ارتباط حلقه با مرکز را به رفیق لطیف محمودی سپرد ؛ زیرا که وی نیز مانند رفیق بهمن ، رفیق «سرسفید» ، رفیق مسجیدی و نجیب از مدتها پیش در حالت اختفاء به سر می برد و محل اختفای «سرسفید» را که اغلباً جلسه های کمیته مرکزی در آن خانه صورت می گرفت ؛ می دانست [بعد از گرفتاری رفیق های مرکزی معلوم شد که محل اختفای « سرسفید » و دایر شدن جلسات کمیته مرکزی در خانه نجیب در نزدیکی سفارت پولند ، در جاده ای که از جنب لیسه عالی جبیبیه عبور می کرد ، و یکطرفش به دریای کابل منتهی می شد موقعیت داشت] .

از (سرطان ۱۳۵۹) به بعد ، کار تئوریک در حلقه صورت نمی گرفت ؛ زیرا رفیق انجنیر فتاح ودود و رفیق فاروق غرزی هم به حلقه ما اضافه شده بود . در چنین حالت از یکطرف جریان گزارش دهی هر یک از رفیق های داخل حلقه مانع کار تئوریک در حلقه می شد ؛ زیرا خواست مرکز این بود تا مدت کار حلقه ها پیش از وقت تعیین شده پایان یابد .

حلقه در خانه ما ، منزل رفیق فتاح ودود و خانه رفیق غرزی دایر می شد . انجنیر قادر از دایر شدن حلقه به خانه اش به گونه ای طفره رفته نمی خواست که رفیق ها در منزل وی جمع شوند . رفیق بهمن و برادرش رفیق سرور قبل از مخفی شدن در یک خانه زندگی می کردند . این خانه در ماه دو ، یا سه بار از جانب پولیس سیاسی تلاشی می شد و همیشه زیر نظر قرار داشت ؛ از اینرو به هیچ وجه دایر شدن حلقه در خانه آن ها امکان پذیر نبود . زنده یاد فاروق غرزی مانند من کارمند وزارت تعلیم و تربیه بود و کماکان به وظیفه اش (مانند من) ادامه می داد ، همچنان فتاح ودود که کارمند ریاست صنایع دستی مربوط وزارت تجارت بود .

توضیحات

[۱]- در رابطه با یک تن از نازولی های «سرسفید» پشت کرده ها به مبارزه (انجنیر قادر) بی تذکر نباید گذشت : سازمان انجنیر قادر را به سبب پیگرد ها و فشار هائی که از جانب خاد بر سازمان ها و گروه های چپ انقلابی وارد شده بود ، ناگزیر شد از میان حلقه هودار به حلقه کادر ها داخل نماید. این شخص به روز هائی که حلقه درخانه ما و یا خانه سایر رفیق ها دایر می شد ، قبل از آمدن به محل ملاقات دچار هیجانات و ترس می گردید . در تمام مدتی که وی به داخل حلقه ما غیر فعال و حضور بی رنگ داشت ؛ حتا یکبار هم سر وقت تعیین شده به محل ملاقات نیامد . انجنیر قادر به بهانه های مختلف از دایر شدن حلقه در خانه خودش طفره می رفت ، تا روزی که رفیق های حلقه گرفتار شدند ؛ حتا یکبار هم نخواست حلقه در خانه اش دایر گردد . وی بعد از ضربه خوردن سازمان ساوو ، به پشاور پاکستان فرار نمود ، طبق گفته ننگیالی [یک تن از نزدیکان به خانواده (د . ه . م .) از محفل زنده یاد داکتر رحیم محمودی] به مجردی که به پاکستان رسید ، بدون آنکه نزد اعضای رهبری ساوو که در شهر پشاور اقامت داشتند ، برود ، یک راست نزد « دوست » چهاریکاری اش (که به خاطر اعمال و کردار ناشایست وی اهالی شریف « چهاریکار » از این لومپن و ... دوری می کردند) شتافت . دوست لومپن انجنیر قادر که از جانب باند اسلامی (اسم باند فراموشم شده) به سمت قومندان با اقتدار آن کمپ مقرر شده بود ؛ انجنیر قادر را مدت یک سال در زیر بال خود گرفت !

رحیمه توخی در اثرش « خاطرات هشت سال پیواری زندان پلچرخی » در زیر عنوان « ۳- با تعهدی که در برابر سازمان داشتیم ؛ دو عضو آن را از چنگ خادی ها نجات دادم » نوشت :

« شب ۱۰ سنبله ۵۹ قرار بود چند رفیق در خانه ما با هم ببینند ؛ چون توخی را شب قبل دستگیر کرده بودند ، خانه ما شدیداً زیر نظارت قرار داشت ، علامتی را که قبلاً برای رفقاء گوشزد کرده بودیم [که اگر کدام خطری از ناحیه دولت احساس نمائیم شما متوجه علامت روی دیوار کوچه باشید] آماده ساختیم . من با آنکه در میان شعله های آتش می سوختم ، به فکر نجات رفقاء هم بودم . دو ساعت پیش از آمدن آنان خشتی را در طناب کالا محکم بسته نموده آن را به آنطرف دیوار سرک طوری انداختم که از دور دیده شود [با این رمز هر رفیقی که داخل سرک می شد از دور علامه خطر را دیده از سرک مقابل خانه - مانند سایر عابرین - عبور می کرد] . بالای طناب چند پارچه کالا را هموار کردم که حالت عادی را نشان بدهد . چند دقیقه نگذشته بود که طناب بریده و لباس های افتاده را بر روی زمین دیدم . باز هم آنرا بسته کرده به آنطرف دیوار انداختم . بار دوم نیز آن را بردند. دفعه سوم عسکر دروازه کوچه را به شدت زد و گفت : " این رمز چیست که می گذاری " من در جوابش گفتم : " کدام رمز چون دیوار حویلی خامه است و میخ از آن می برآید من طناب را به خاطر خشک شدن کالا در خشت می بندم ، من فکر کردم شاید در هر دو بار طناب کالا را اولاد های شوخ کوچه بریده باشند " . با خشونت تمام برایم گفت : " دیگر این را نیندازی همینقدر برایت گفتم " به فکر افتادم که چه کنم . وقت آمدن رفقاء - که هوا تاریک شده بود - نزدیک دروازه کوچه ایستاده شدم . از دور دیدم که رفیق سرور (برادر زنده یاد بشیر بهمن اسطوره مقاومت) می آید . وقتی او نزدیک دروازه رسید ، طوری که وی بفهمد پسر آن همسایه دلیر و مهربان را ، که اتفاقاً پیش روی خانه اش ایستاده بود ، با آواز بلند مخاطب قرار داده گفتم : " شیر جان ! دیشب تو بیدار بودی که ساعت ۲ بجه شب کاکایت را نفر های دولت با خود بردند " . آن رفیق گپم را شنیده (بدون آن که خودش را ببازد و دست پاچه شود) فوری مسیر خود را تغییر داد و با قدم های تیز تر از کوچه ما به کوچه دیگر

دور زد و از نظر ناپدید شد . چند دقیقه بعد تر بایسکل انجنیر قادر از دور نمایان شد . وی به طرف خانه ما می آمد ؛ چون به سرعت بایسکل می راند در برابر دروازه خانه ما رسید . من فوراً (صمیمانه) با وی سلام و علیک کرده به درون حویلی دعوتش کردم تا خادی ها فکر نمایند که از جمله اقوام نزدیک ما است . و بعد با عجله جریان دستگیری توخی را طور فشرده برایش گفتم . رنگ از رویش پرید و دچار ترس شدیدی شد . طوری که خودش را کاملاً باخت . این وضعیت مرا واداشت تا به وی توصیه نموده بگویم که : " خونسردی ات را حفظ کن وقتی بایسکل را از دروازه بیرون کردی به سرعت خودت را به کوچه ها و پس کوچه ها بزن ، در کج گردشی که دور خوردی ، کلاه و کرتی ات را دور بینداز تا آنها ترا شناسائی نتوانند " . وقتی که از دروازه خانه با بایسکلش بیرون شد و تا آخر سرک رسیده بود ، موتر جیپ از عقبش روان شد . خوشبختانه وی را دستگیر نتوانستند . چند دقیقه عقب دروازه خانه ایستادم . دیدم که عسکر به طرف دروازه خانه ما آمد . به شتاب دروازه خانه را بسته کردم . بلافاصله از درز دروازه ، جائی که شوهرم برای دیده بانی درست کرده بود که تا چندین متری دوجبهت سرک، به شمول مأموریت پولیس از آن دیده می شد ؛ بیرون را نگاه کردم . دیگر کسی نیامد . فکر کردم رفقاء از واقعه حمله به خانه ما با خبر شده اند .

در حالی که دچار تشنج و هیجانات ناشی از دستگیری شوهرم و بیماری یگانه پسر و گریه دخترکم به خاطر گرفتاری پدرش، شده بودم . در واقع خودم در میان تنور شعله ور می سوختم ، با آنهم تعهداتم را در برابر سازمان و رفقای سازمانیم به دست فراموشی نسپرده و در صدد نجات آن ها برآمدم و دوتن را از چنگال گرگسان خادی که در کوچه ما درگشت و گذار بودند ، نجات دادم .

باید یاد آور شوم : بعد از "عفو عمومی" زندانیان سیاسی که توخی هم از زندان آزاد شد ، ما به هند پناهنده (سازمان ملل) شدیم . در هفت سالی که در آن کشور سوزان اقامت داشتیم و انجنیر قادر سالها پیش از آمدن ما به هند ، مقیم کشور کانادا شده [و برادرش افتخار دامادی رهبر سازمان ساوو را به چنگ آورده بود - ک . ت .] ؛ با تأسف که این فراموشکار و ناسپاس ، (با آنکه آدرس ما را داشت) ؛ حتی یک پرزه خط هم برای ما ارسال نکرد ...

سال های بعد که ما هم به شهر تورنتوی کانادا رسیدیم ؛ در شبی که مهمان کسی بودیم و گپ هائی در مورد این به اصطلاح « مبارز شجاع ، مردم دوست و آزادیخواه !! » زده شد ، صحبت از هواداری نامبرده از « احمد شاه مسعود قهرمان » به میان آمد که مایه تعجب ما گردید . میزبان زیرک که سالها بعد فهمیده شد که ضد چپ انقلابی بوده ، بیدرنگ ویدیوکست محفل بزرگداشت قهرمان جنایت و خون و خیانت به مردم و کشور (" قهرمان مسعود ") را بر صفحه تلویزیون خود به نمایش گذاشت . در آن محفل چیزی خلاف انتظار ؛ یعنی انجنیر قادر را دیدیم که افتخار اشتراک در آن محفل را کسب کرده ، و با سایر هواداران این جنایتکار واجنت شوروی در افغانستان و قاتل دهها شعله ئی ، و هزاران هموطن ما - به خصوص از ملیت نجیب و زحمتکش هزاره - و ... و ... یکجا و با حرارت و هیجان برای سخنان سخنران از اهالی پنجشیر (که در وصف " کمالات " و " کرامات " و " جنگ " های این " قهرمان " ساخته دست روس ها خطابه می داد) با تبختر - بار بار - کف می زد . بلی فردی را که سازمان از روی ناچاری (مشکلات امنیتی و کمبود جا) از حلقه قبلی به حلقه کادر ها ارتقاء داد و بعد از ضربه خوردن سازمان [از آنجایی که] ؛ مورد تفقد و لطف سر سفید واقع شده گویا «عضو کمیته مرکزی» ساوو ، و متعاقب آن به سمت عضو کمیته مرکزی « املا » ارتقای مقام داده شد ؛ می خواست با این کف زدن ها - مهر و لطف و توجه باند مسعود را به عنوان طرفدار این جنایتکار و عامل روس ، جلب نماید !! » [